

■ در سر تاسر وصیتنامه سردار شهید قاسم سلیمانی، اعتقاد راسخ به ولایت موج می‌زند و دغدغه حفظ ولایت و اینکه از مردم عادی کرمان و ایران گرفته تا نیروهای مسلح و حتی مراجع عظام تقلید، سفارش او این است که تابع ولایت باشند و آن را رها نکنند. این‌ها نشانه است که او تربیت‌شده راستین مکتب مولای متقیان است

■ با انتشار وصیتنامه سردار شهید قاسم سلیمانی حتی رسانه‌های انقلابی هم غافلگیر شدند و این احساس به وجود آمد که باید ایشان را از نو بشناسیم. بویژه با مصاحبه‌ای که علامه سیدحسن نصرالله درباره شخصیت این شهید انجام داد، مشخص شد ما در زمان حیات ایشان اطلاعات کمی درباره ابعاد شخصیتی‌اش داشته‌ایم. می‌دانیم که ایشان فرمانده‌ای برجسته در راه اسلام بود که در زمان حیاتش هم شهید زنده خوانده می‌شد و دست آخر به آرزویش شهادت نشان می‌دهد، طوری که حتی قیاس‌هایی میان شهید قاسم سلیمانی و برخی شخصیت‌های صدر اسلام شکل گرفته است. شخصا سردار بزرگ و پرافتخار اسلام، شهید حاج‌قاسم سلیمانی رضوان‌الله علیه را برجسته‌ترین فرمانده و دلاور عرصه‌های رزم در تاریخ ایران از پیش از اسلام تاکنون می‌دانم و ابعاد شخصیتی وسیع او هنوز شناخته نشده است. اما اگر در تاریخ اسلام به دنبال نظری برای او باشیم، خواهیم دید که در لسان مردم دادغیده حاج‌قاسم، بویژه طبق تعبیر رهبر حکیم انقلاب حفظ‌الله، او با مالک اشتر، سردار بزرگ اسلام قیاس می‌شود. هر چند اطلاعات ما از مالک اشتر کافی نیست اما می‌دانیم که فردی وارسته و برخوردار از اخلاق نیک الهی، شجاعت و دلاوری فوق‌العاده بوده و از همه مهم‌تر خود را ذوب در ولایت امیرالمومنین(ع) می‌دانست و پا به پای آن وجود مقدس حرکت می‌کرد. در این راه خستگی‌ناپذیر بود و از هیچ سختی‌ای نمی‌هراسید. در تمام دوران خلافت حضرت امیرالمومنین پا به کار بود و جان خود را در این راه داد. متأسفانه از این مرد بزرگ، وصیتنامه یا گفته‌هایی که نشان دهد او تا چه حد به ولایت باور دارد و بخواهد مردم را در ایسن عرصه به میدان بیآورد در دست نداریم، اگر هم می‌دانیم در بحبوحه جنگ صفین، زمانی که توطئه بر سر نیزه کردن قرآن‌ها رخ داد و بسیاری از لشکریان علی(ع) حتی برجستگان و نخبگان هم تحت تأثیر فتنه قرار گرفته و حالا اگر علیه حضرت صحبت نکرده بودند دست‌کم سکوت می‌کردند، مالک تنها کسی بود که در دفاع از آن وجود مقدس ایستاد و با وجودگان میاجته‌هایی کرد که بسیاری از نخبگان هم حریف کلام محکم او نبودند.

به جز این‌ها که دیگر شخصیت‌های بزرگ صدر اسلام که سفارش‌هایی کرده باشند و نسبت به ولایت و سعادت جامعه دلاویسی و نگرانی داشته باشند، جستجو و گریخته مواردی در داریم. مثلا روز عاشورا می‌بینیم مسلمین عوسجه، در آستانه شهادت وقتی حبیب بن‌مظاهر بالای سرش می‌آیند، او را سفارش می‌کند که در راه امام حسین(ع) تا جایی که می‌تواند جانفشانی کنی و صاحب ولایت را یاری کنی. از برخی دیگر از شهدای کربلا هم داریم که وقتی در آستانه شهادت بودند و مولای بالای سر خود می‌دیدند، می‌پرسیدند: آقا! یا ما به عهدمان با شما وفا کردیم؟ آیا حق ولایت را به جا آورده‌ایم یا خیر؟ منتها تصور می‌کنم به این سبک که حاج‌قاسم چه در حیات و چه در وصیت خود گفته و عمل کرده است، نداشتیم و از این حیث ایشان متحصربه‌فرد است.

■ مشابهت‌های ظاهری میان جناب مالک و حاج قاسم عجیب است. هر دو فرمانده دوران اقتدار اسلام و ولایت بودند، جاذبه و نفوذ بی‌مانندی بر سرپایان و مردم داشتند و با سوءقصد دشمنان اسلام شهید شدند. اما طبیعتا به خاطر همان نقص دانش ما نسبت به تاریخ، شاید تصویری که مردم امروز از بزرگان صدر اسلام دارند چندان شفاف نباشد و به همین خاطر باز درباره مالک نمی‌دانیم آیا او در زمانه خود تصویری همانند آن چیزی را برای گذاشته بود که امروز از شخصیتی چون قاسم سلیمانی سراغ داریم یا خیر؟ یعنی کسی که هم فرمانده‌ای می‌هاورد باشد و هم رهبری اجتماعی می‌آید در عین حال از عرصه جهاد و عمل فراتر رفته و وارد عوالم عرفانی شود. یک عارف بالله! تصدیق این را هم از زبان شخصیت‌هایی مثل علامه نصرالله و اطرافیان شهید می‌شنویم.

باید انداخت داشت حاج‌قاسم در حقیقت از برترین شاگردان مکتب امیرالمومنین(ع) به شمار می‌رود. اگر برخی ویژگی‌های بی‌مانند امام اول شیعیان را بررسی کنیم، می‌بینیم که جلوه‌هایی از آن در وجود شهید سلیمانی هم یافت می‌شود. امیرالمومنین سلام‌الله‌علیه در اوج ایمان و تقوا و اخلاص و عرفان است و پس از پیغمبر(ص) کسی که پا به پای ایشان در عبادت‌ها، معرفت‌ها و ذوب شدن در شناخت خداوند نمی‌رسد. علی استثنای روزگار بود. عبادت‌های امام سجاد(ع) و سجده‌های ایشان معروف است اما وقتی می‌پرسند شما چگونه این طور عبادت می‌کنید بدون اینکه آسیب ببینید، می‌فرمایند عبادت و سجده‌های من در مقابل آن چیزی که امیرالمومنین انجام می‌دادند چیزی نیست.

از طرف دیگر امیرالمومنین، مرد بی‌نظیر و سردار بلامناع سخت‌ترین عرصه‌های جنگ و جهاد است، حتی به اعتراف دشمنانش. در جنگ صفین، عمرو بن عاص به معاویه گفت: ببین علی خود مستقیم در عرصه حضور دارد اما تو که به معاوضه یا بر خاستن‌ای از مقر فرماندهی‌ات جدا نمی‌شوی. بد نیست تو هم برای روحیه دادن به نیروهایت، خود به مصاف علی بروی. معاویه اینگونه پاسخش را می‌دهد: خدا داندت را خرد کند! تو می‌دانی کسی زنده از مصاف علی باز نگشته است. با همه این‌ها علی(ع) مظهر عواطف فراوان است. در سیره امیرالمومین داریم که وقتی یک بچه یتیم را می‌دید می‌گریست، وقتی به خانه فردی رفت که در رکاب او شهید شده و زن و بچه‌های دادغیده او را دید، بندت نکان خورد و از آنکه می‌ادا پاسخگوی خون عزیز آنها باشد بر خود می‌لرزید. از آن طرف آن وجود مقدس، برای حفظ اسلام و حرکت اصل اسلام در مسیر ولایت با هیچ کس تعارف نداشت و در این مهم با همه وجود ایستاد و برای روشنگری و هدایت مردم دین نغرمود.

با در نظر گرفتن مجموع این صفات، می‌بینیم حاج‌قاسم خوب نوکری حضرت را کرده و از وجود ایشان بسیار بهره

برده است. حاج‌قاسم یک پاسدار بسیار با ایمان و با اخلاص و اهل عبادت‌های بسیار بود. در دست‌نوشته‌های او دیدید که وقتی دارد به کسی توصیه می‌کند، به او می‌گوید برای پاک شدن و اتصال به خدا از نماز شب غافل نباشد. خدا کسی که این توصیه را می‌کند، قطعا خود مقید به آن است. که تجربه‌اش را چنین به دیگران انتقال می‌دهد. طبیعتا شهید سلیمانی در ولایت، ایمان و اخلاص از امیرالمومنین آموخته است، چه رسد به عرصه جنگ و جهاد و نبرد که حتی دشمنان او یعنی فرماندهان نظامی دولت جنایتکار آمریکا معترفند به شجاعت بی‌مانند او و حتی آرزو می‌کردند کاش با او دیدار داشته باشند. در تمام ملت‌های تحت ستم منطقه و دولت‌هایی که در معرض نابودی قرار داشتند، او به عنوان فردی مشهور بود که از مرگ نمی‌هراسد و در خط مقدم جبهه‌ها مقابل دشمنان می‌ایستاد و شجاعتی بی‌مانند از خود نشان می‌داد.

اما عواطف؛ حاج‌قاسم در زمینه عواطف؛ هم چنین بهره‌ای از امیرالمومنین گرفته بود. شاید این‌ها جمع اضداد باشد. کسی که در عرصه نظامی در آتش و خون بوده و مرتب با کشتن و کشته شدن مواجه بوده، چنین فردی در ظاهر قضیه دیگر نمی‌تواند باعاطفه باشد. شما سران نظامی صهیونیست را نگاه کنید. آنقدر کشت و کشتار کرده‌اند که دیگر هیچ عاطفه‌ای در آنها وجود ندارد. همین چند روز پیش در فلسطین دیدیم که براحتی جسد یک نوجوان را زیر کرده و آن را تمسخر می‌کنند. اما امیرالمومنین را ببینید که چطور در مقام یک فرمانده جنگی دلش برای مردم بی‌پناه و یتیمان می‌تپید و اشک از چشمانش جاری می‌شد. حاج‌قاسم هم همین گونه بود. در وصیتنامه‌اش هست که اشک او از دیدن محرومان و بی‌پناهان و آنها که در محاصره ظالمان هستند جاری می‌شده است. در فیلم‌های منتشرشده از ایشان نیز می‌بینیم که وقتی یاد شهدا و فرزندان شهدا را می‌کند اصلا نمی‌تواند خوددار باشد، صدایش به لرزه درمی‌آید، بغضش در گلو می‌شکند و اشک او جاری می‌شود.

در سر تاسر وصیتنامه او، اعتقاد راسخ به ولایت موج می‌زند و دغدغه حفظ ولایت و اینکه از مردم عادی کرمان و ایران گرفته تا نیروهای مسلح و حتی مراجع عظام تقلید، سفارش او این است که تابع ولایت باشند و آن را رها نکنند. این‌ها نشانه است که او تربیت‌شده راستین مکتب مولای متقیان است. نمی‌خواهم بگویم حاج‌قاسم نمونه نداشتی است. چه‌بسا در میان برخی یاران خاص علی(ع)، در میان شهدای کربلا و تک و توک در میان یاران ائمه علیهم‌السلام، چنین مردانی بوده‌اند اما ما نشناخته‌ایم کسی را که در عرصه عمل آموخته‌هایش از امیرالمومنین را در این ابعاد کاملا به منصفه ظهور گذاشته باشد.

■ صحبت درباره وجه عرفانی ایشان شد؛ خب! مردم مقایسه می‌کنند بین ایشان و دیگرانی که در این عرصه یک جمع نکوشیده رسیدند به مقصد؛ یک قوم دویدند

و به مقصد نرسیدند.

خیلی‌ها بوده‌اند که دم از عرفان زده‌اند و با چله‌نشینی به جایگاه‌هایی رسیده و مردانی را تربیت کرده‌اند که محو آنها بوده‌اند اما بیشتر این‌ها در واقع در حال انزوا و دوری از جامعه و مردم به خود پرداخته‌اند. نمی‌خواهم بگویم تہذیب خویشتن کار کوچکی است؛ کار بزرگی است اما هنر آن است که شما در میان جامعه در درها و شادی‌های مردم حضور داشته باشید و بدون قطع ارتباط با بدنه جامعه، خود را بسازید. همان‌طور که حضرت امام رضوان‌الله تعالی علیه درباره رزمندگان خودساخته و پاک‌باخته ما در دوران دفاع‌مقدس فرمودند، آنها راهی که عرفای بزرگ، علمای برجسته، فقها و زهاد می‌خواستند در ده‌ها سال طی کنند تا به آن مقام برسند، یک‌شبهه طی کردند.

چون به یقین رسیده بودند، ایمان را در مقام عمل پیاده کردند. حاج‌قاسم شاید سیر و سلوکی طی نکرده و منازل و مراحل

شروین طاهری: صبح فردای انتخابات روبه‌روی آقای مورخ نشسته بودم بی‌آنکه قرار باشد راجع به مجلس صحبت کنیم که موضوع اول مملکت بود. تازه یک میهمان ناخوانده هم داشتیم. در روزهایی بشدت ملتئب پس از موشک‌باران عین‌الاسد که دنیا تازه داشت نفسی را که به خاطر احتمال ورود ایران و آمریکا به جنگی تمام‌عیار حبس کرده بود، آزاد می‌کرد. کرونا داشت راه همان نفس را می‌بست. در آن صبح آرام زمستانی، در دفتر کار آرام دکتر محمدحسین رجبی دوانی با همان آرامش همیشگی‌اش، بحثی گل انداخته بود‌ورای همه آن دغدغه‌ها، برای مصاحبه گیرنده، لحن و بیان دلنشین مصاحبه گیرنده نیز بر جذابیت موضوع می‌افزود. قرار بود گفت‌وگوی‌مان درباره ابعاد وصیتنامه حاج قاسم، حداکثا تا هفته آخر سال ۹۸، روی جلد روزنامه بنشیند اما چنان حقل سلط شد اندر دمشق / که باران فراموش کردند عشق! طاعون مدرن چنان جهان را به هم ریخت که چهره هر قهرمانی روی جلد تحت‌الشعاع ویروس منحوس قرار می‌گرفت. روزگاری آمد که باید عشق را در پوستی خانه نهمان می‌کردیم. عجیب آنکه هنوز از سخنان آن روز دوانی با وجود ۵ ماه و نیم خاک خوردن در گوشه تحریریه، هوایی تازه استشمام می‌شود. آن روز می‌گفت گویی محملی بوده‌شهادت حاج‌قاسم، حدود یک سال پس از فراخوان «گام دوم انقلاب» توسط مقام معظم رهبری، محملی باشد برای برداشتن گامی عملی در این عرصه. امروز که قریب نیمی از سال از آن حرف‌ها گذشته، در دنیایی که از آن روز تا به حال زیر و رو شده، در آستانه عید غدیر، آن تقدیر مقدر تر هم شده است.



نمی‌بینیم، بیان می‌کند.

■ همان‌طور که اشاره کردید ایشان حتی در وصیتنامه هم احساس مسؤلیت خود را نسبت به طبیف‌های مختلف جامعه، همشهریان، کل مردم ایران، کل مجاهدان عالم که در تعبیر رهبری «سربازان بدون مرز» هستند و نظامیان، سیاسیون و حتی علما نشان می‌دهد و سعی می‌کند تجربه‌اش را با آنها در میان بگذارد. گویی ایشان انگیزه مفاسقی نداشته تا علما، سیاستمداران و مردم کرمان و ایران را خطاب قرار دهد. اما سوال اینجاست: آیا وصیت عموم مردم صرفا حق اسام و هدایت‌کننده جامعه است یا دیگران هم چنین حقی دارند؟ مثلا پیامبر اسلام(ص) با وصی قرار دادن امیرالمومنین(ع)، ایشان را به عنوان امام پس از خود معرفی کردند اما آیا به فرض جناب مالک حق وصیتی مشابه را داشت؟ حق امامت چیزی نبود که پیامبر(ص)

به امیرالمومنین اعطا کنند، حق خدا بود. ولایت علی(ع)، را خدا تعیین کرده بود و حضرت محمد(ص) فقط نقش معرفی‌کننده داشت. لذا وقتی یکی آمد و اعتراض کرد که رسول‌الله هر چه گفتی درباره توحید و نبوت و معاد و نماز و روزه و حج پذیرفتیم اما این دیگر چه کاری بود که پسر عمو و دامادت را جانشین خود کردی؟ حضرت در جواب فرمودند: دستور خداست. همان‌طور که قرآن هم می‌فرماید: ای پیامبر! دستوری را که به تو دادیم باید ابلاغ کنی که اگر ابلاغ نکنی رسالت را انجام نداده‌ای. امامت چیزی بود که پروردگار اراده کرده بود برای سعادت بشریت و ضمانت درست رفتن مسلمان در راه اسلام پس از پیغمبر.

یعنی تنها ضمانت، پیروی از ولایت علی(ع) بود که متأسفانه جامعه مسلمین به آن عمل نکرد و تا امروز ضریاتش را هم خورده است اما حاج‌قاسم به اعتبار یک رزمنده که خودش را فدای این مملکت و مردم و نظام و حتی فراتر از آن خودش را فدای نجات ملت‌های مسلمان کرده است، گردن تک‌تک این مردم حق دارد. همچنین به عنوان یک نفر اهل کرمان

که با مردم آن سامان نشست و برخاست کرده و رزمندگان عزیز کرمانی را در جبهه‌های جنگ فرماندهی کرده است، در وصیتنامه‌اش خطاب به مردم کرمان و ملت ایران می‌آورد که شما را از خانواده‌ام بیشتر دوست دارم، چون بیش از آنها با شما زندگی کرد و در بین شما بوده‌ام. به تعبیر خودش، ۴۰ سال برای ولادت و اهل‌بیت علیهم‌السلام سربازی کرده است. لذا این حق را برای خود قائل است که مراجع عظام تقلید را مورد وصیت قرار دهد و این حق او است. آیت‌الله العظمی جوادی‌آملی با اشک و بغض می‌گفت: ما که باشیم که بخواهیم کفن حاج‌قاسم را امضا کنیم که اگر رشادت‌هایش نبود، مملکتی هم نبود. او دست‌کم حق دارد بر گردن سیاسیونی که از قبل جانفشانی‌های او و امثال او بوده است که بر جایگاه‌های فعلی‌شان تکیه زده‌اند و ادعای دیپلمات بودن و بلند بودن زبان دنیا را دارند.

■ طرفه آنکه به اعتراف همان آقایان دیپلمات، برخی روابط راهبردی ما با جهان و غرب نیز مستقیما به واسطه قابلیت‌های سردار سلیمانی تنظیم می‌شد؛ حالا پوئین جلیوی پرده و طرف‌های غربی و عربی پشت‌پرده.

همان‌طور که حضرت‌آقا فرموده‌اند حاج‌قاسم علاوه بر یک فرمانده نظامی، سیاستمدار کارکشته و یختمای بود. اگر هر از گاهی رخدای مثل شکار پهباد پیشرفته آمریکایی رقم می‌خورده که به وزارت خارجه ما جرات می‌داد برخی مواضع انقلابی بر خلاف مواضع واداده معمولش در قبال آمریکا بگیرد، این‌ز از برکت کار‌های حاج‌قاسم و هم‌زمان او در سیاه پاسداران است. طبیعتا او رهبر انقلاب نبود که

پنجشنبه ۱۶ مرداد ۱۳۹۹
وطن امروز | شماره ۲۹۹۲



وطن

گفت‌وگوی «وطن امروز» با دکتر محمدحسین رجبی دوانی درباره ابعاد وصیتنامه شهید حاج قاسم سلیمانی

وصیت حاج‌قاسم، راهنمای اجرای گام دوم انقلاب

مثل امام(ره) بخواهد یک وصیت عمومی کند اما اختیار به وصیت گذاشتن دغدغه‌هایش برای حفظ انقلاب و نظام را داشت. اگر دقت کرده باشید در تمام این وصیتنامه، اصل، ولایت، پیروی از ولایت و تقویت آن است. این چیزی بود که حاج‌قاسم با همه وجود به آن رسیده بود و به عنوان حقی که به گردن همه اقشار جامعه دارد بیان می‌کند. پس هر کسی که ایمان و غیرتی دارد، از وصیتنامه الهی او تبعیت می‌کند. ■ حتی در میان سابقون انقلاب هم به ندرت چنین تصویری از یک مجاهد انقلابی تمام‌عیار با انگیزه‌های فراسیاسی را شاهد بوده‌ایم که بویژه ایدئولوژی رسمی را شکافته و به یقین کامل رسیده باشد؛ بنابراین ظاهرا بعد از حاج قاسم دیگر حنای انقلابی‌گری خیلی‌ها پیش مردم رنگی ندارد.

ببینید! انقلاب ما یک انقلاب اعتقادی و آرمانی بود. واقعا دنیا را متحول کرد. ۴۰۰ سال بود غرب با رنسانس خود جدایی دین از سیاست و شخصی کردن و بیرون راندن دین از عرصه سیاست و اجتماع، به جهان و حتی جوامع مسلمان قبولانده بود دین یک امر خصوصی است. غربی‌ها به گونه‌ای موضوع را جا انداخته بودند که انگار با پیشرفت‌های مادی‌ای که حاصل کرده‌اند، علم و تمدن در دست آنهاست و اگر مسلمانان هم بخواهند پیشرفت کنند باید به سنت‌های خودشان پشت کرده و مانند آنها زندگی کنند. درست به مصداق آن آیه شریفه «وَلَنْ تَرْضَى عَنكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى خَتَى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ» «هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد تا به طور کامل از آیین آنان، پیروی کنی.»

اما انقلاب اسلامی این معادله باطل را بر هم زد و دین را به عرصه سیاست و اجتماع بازگرداند و درست موقعی که تمدن غرب ظاهرا در اوج خود بود، پوچی آن را بر همگان نمایان کرد. یعنی اینکه این تمدن از این جلوتر نرفته و نمی‌تواند خواسته‌های فطری بشر را جواب دهد و فروپاشی قطعی است. لذا همان‌طور که حضرت امام فرمودند ما انقلاب‌مان را به همه جهان صادر کردیم، حتی در برخی جوامع غربی یا آمریکای لاتین، دین مورد توجه واقع شد و مقابله با استعمار

و استکبار به یک اصل تبدیل شد.

متأسفانه بعد از رحلت امام و پایان دفاع‌مقدس، دولتی که روی کار آمد به اعتبار اینکه باید خرابی‌ها را بسازیم و می‌خواهیم با دنیا تعامل کنیم، نسبت به ارزش‌ها و باور‌های انقلابی ما سستی نشان داد. حتی هم‌راهی‌هایی نسبت به غربی‌ها نشان داد.

متأسفانه خطی که دولت سازندگی و رئیسش بنیان گذاشت، پشت کردن به ارزش‌ها و باور‌های انقلاب بود. حال آنکه آمریکای زخم خورده از انقلاب ما که در تمام پایگاه‌هایش به‌خاطر انقلاب بولوله بر پا شده و او را ضعیف نشان داده و ملت‌ها را بیدار کرد، دست از رس م بر نمی‌داشت. این خطب و خطای رئیس آن دولت بود تا جایی که حتی به دنبال آن بود مردم از شعرا و زندگی انقلابی رویگردان شوند. در کشور را به روی تمام

مظاهر فرهنگ غرب باز کردند.

فراموش نمی‌کنم سال ۱۳۷۰ بود که یک خبرنگار غربی به ایران آمده و گفته بود اگر به چشم خود نمی‌دیدم، باور نمی‌کردم آخرین مدهای لباس و آرایش اروپایی در فروشگاه‌هایی در مجاورت وزارت ارشاد جمهوری اسلامی در خیابان ولیعصر به نمایش درآمده است. آقای رفسنجانی سال ۶۸ در خطبه نماز جمعه، ۵هـ تا ماه پس از رحلت امام - که منتظر بود امام برود تا این را آشکار کند - می‌گوید ما باید مانور تجمل بر گزار کنیم. خب! تجمل در موقعیتی که بسیاری از مردم زیر طرز فکر فاش زندقگی هستند، صرفا بدین خاطر که غربی‌ها خوششان بیاید، نگ چه کسانی بود؟ که مردم عادی بود یا افرادی که دست‌شان به موقعیت‌هایی می‌رسید، یعنی همان موقعیت‌هایی که ایجاد کرد تا یک عده‌ای از حق مردم برای خودشان کاخ بسازند و مانور تجمل بدهند. متأسفانه آن طرز تفکر ۲۰ سال ادامه پیدا کرد و اگر نبود هشدارها و پایمردی رهبر بزرگوار انقلاب حفظ‌الله که در برابر تک تک این موارد سعی کردند از انقلاب پاسداری کنند، شاید هیچ ارزشی باقی نمی‌ماند. در همان موقع هم بیم می‌دادند تهاجم فرهنگی، شیخون یا ناتوی فرهنگی، کشور را مورد هجوم قرار داده است که البته زمین‌هاش را عده‌ای چیده بودند. در دوره سیاه اصلاحات این قضیه به اوج خود رسید و ما فراموش نمی‌کنیم چطور تیشه به ریشه ارزش‌ها می‌زدند. شهادت‌طلبی را مسخره می‌کردند و می‌گفتند باید برویم در این دهکده بزرگ جهانی که کدخدایش آمریکاست عضو و تابعش شویم. می‌گفتند استقلال یک امر مربوط به قرون ۱۸ و ۱۹ بوده و دیگر معنایی ندارد. اینگونه زیر آب تک‌تک ارزش‌های انقلابی را می‌زدند و هر کس به این ارزش‌ها دهن کجی می‌کرد، بیشتر رو می‌آمد، چهره رسانه‌ای می‌شد و به پست و مسئولیت می‌رسید. دولت فعلی هم که دیگر دست همه قبلی‌ها را در دهن کجی به ارزش‌ها و بی‌اعتقادی به آرمان‌های انقلاب بسته است و کاملا خود را نشان می‌دهد. شما یک بار از دهان رئیس این دولت، وزیر خارجه و مقاماتش شنیده‌اید آمریکا را آهمنند اول انقلاب! شیطان بزرگ خطاب کنند، چون چنین باوری ندارند و تمام چشم امیدشان این بوده و هست که با برجام و غرب وصل شوند. لذا حضرت آقا در بیانیه گام دوم، در حقیقت این را آسیب‌شناسی می‌کنند و نکته‌ای که شما اشاره کردید، یعنی پوستاندازی انقلاب، حرکت خود ایشان است. با توجه به جوانان انقلابی که با روحیه جهادی به عرصه بیابند و انقلابی دوباره بر پا کنند؛ انقلابی درون انقلاب. شما دیدید وقتی دانشجویانی از اوضاع نابسامان کشور و عملکرد دولت گلایه می‌کنند نزد حضرت آقا، ایشان اصلا امیدی به این دولت و مجلس نداشتند و فرمودند صبر کنید تا ان‌شاءالله دولت آینده، دولت جوان و انقلابی، دغدغه‌های شما را برطرف کند. حضرت آقا در بیانیه گام دوم، راه پوستاندازی انقلاب اسلامی از این وضعیت نابسامان ۲۰۰ ساله‌ای را که بر آن حاکمان شده بود نشان می‌دهند، به شکلی که جوان‌ها میدان‌دار شوند. منتها این‌ها هزینه دارد.

ادامه در صفحه ۶

